گزارش «وطن‌امروز» پای حرف مردم کوچه و بازار درباره حقوق‌های نجومی و حمایت دولت از مدیران متخلف

آهِ مردم

تیتر یک

ادامه از صفحه اول

با اینکه با زحمت پول در می‌آورد اصلا از حقوق‌های مدیران ناراحت نبود، می‌گفت: «حق‌شان است که حقوق‌شان از من و امثال من بالاتر باشد اما این بالاتر بودن هم حدی دارد! ۲ برابر من، ۳ برابر من، ۱۰ برابر من اما نه ۵۰ برابر من!» ناراحت بود از اینکه او هیچگاه نتوانسته برای ۲ فرزندش یک تفریح یک روزه فراهم کند اما در فیش‌های نجومی جسته و گریخته شنیده حق اوقات فراغت فرزند مسؤولان هم لحاظ شده است. سطل پر از آشغال را زمین گذاشت، دستکشش را درآورد و از جیبش یک گوشی قدیمی را بیرون کشید و گفت: «خدا را شکر می‌کنم که این گوشی من است و بسیاری از این اخبار تلخ به گوشم نمی‌رسد و الا نمی‌دانستم چطوری در این جامعه دوام می‌آوردم؟!»

■ سهم ما هیچ است

به بازار کفش‌فروش‌های فردوسی رسیدیم، کسی تمایلی به مصاحبه نداشت، همه از بازار ناراحت بودند و می‌نالیدند. حرف مشترک همه این بود: «از چه می‌خواهی مصاحبه بگیری؟ مگر وضع بازار معلوم نیست؟ آن کسی که بخواهد رسیدگی کند، اگر بخواهد می‌داند بازار چه خبر است!» کمی جلو آمدیم، وارد یک مغازه شدیم. صاحب مغازه میهمان داشت، او هم کفش‌فروش بود اما در چهارراه ولیعصر. موضوع گفت‌وگوی آنها عدم فروش کفش‌های‌شان در چند روز اخیر بود. میهمان خارج شد و ما ماندیم. خواستیم شروع به گفت‌وگو کنیم که باز همان پاسخ دیگر فروشنده‌ها را شنیدیم: «از چه می‌خواهی مصاحبه بگیری؟ مگر وضع بازار معلوم نیست؟» اما ادامه دادیم. می‌گفت در ۲ روز گذشته تنها ۲ جفت کفش فروخته که تازه یکی از آنها هم صندل بوده! که جمع دو تای آن ۲۰ هزار تومان برایش سود نداشته! می‌گفت: «با این وضعیت چند روز دیگر همه مغازه‌های این راسته تعطیل می‌شود!» داشت درباره عروس و دامادی صحبت می‌کرد که هفته گذشته برای خرید کفش دامادی آمده بودند. می‌گفت: «عروس خانم گفت یک کفش چرم می‌خواهیم برای عروسی حدود ۱۰۰ هزار تومان، اما من پایین‌ترین چیزی که برای آنها داشتم، ۲۰۰ هزار تومان بود، داماد اصرار داشت که اگر می‌شود این را ۱۰۰ هزار تومان بده ببرم!» کمی مکث کرد و با ناراحتی گفت: «حق داشت، یک شب توی عمرش قرار است داماد بشود تازه این طور که می‌گفت بعد از آن هم می‌خواهد ۲ سال این کفش را بپوشد اما پول خریدش را نداشت و آخرش با ناراحتی بیرون رفت». می‌گفت: «این فیش‌های نجومی وجود دارد که این عروس و داماد نمی‌توانند یک کفش دامادی برای خودشان بخرند. اگر مدیری فیش ۵۰ میلیونی، ۱۰۰ میلیونی و ۲۰۰ میلیونی نگیرد، این پول بین ملت توزیع می‌شود». وقتی درد دلش باز شد داستان جبهه رفتنش را گفت. می‌گفت ۳۰ ماه جبهه بوده اما تومنی از این انقلاب برای خودش برنداشته، آن را هم حق خودش نمی‌داند که بخواهد دست درازی کند اما «چطور بعضی‌ها جرأت می‌کنند اینگونه از بیت‌المال بخورند و اسم خودشان را هم بگذارند ذخایر نظام و امانتداران انقلاب. مانده‌ام!» می‌گفت: «فعلا سهم ما از سفره بیت‌المال هیچ است و انگار سفره را جای دیگری برای دیگرانی پهن کرده‌اند و ملت در این سفره سهمی ندارد». داشت داستان جابه‌جا شدن عکس ویلاهای مسؤولان در شمال شهر را که در تلگرام دست به دست می‌شد توضیح می‌داد و می‌گفت: «وای به روزی که مردم بفهمند که با پول بیت‌المال اینها چه کارهایی برای خودشان که نمی‌کنند، حقوق چند ده میلیونی و ماشین چند صد میلیونی و ویلای آنچنانی با پول بیت‌المال!» می‌گفت بچه‌های همین‌ها بعدا با همین ماشین چند صد میلیونی در خیابان ویراژ می‌دهند و خلاف می‌کنند، وقتی پلیس به آنها گیر می‌دهد می‌گویند «جریمه کن پولش را می‌دهیم!» دست آخر هم گفت: البته اینها حرف است از ما که کاری برنمی‌آید اما ما همه در تاریخ خوانده‌ایم که امیرالمومنین گفت «اگر بیت‌المال را کابین زنان‌تان کرده یا با آن کنیزانی خریداری کرده باشید، آن را به هم خواهم زد و بیت‌المال را به خزانه برخواهم گرداند».

■ این حقوق‌های نجومی لقمه‌های حرام است که از گلوی ما پایین نمی‌رود

با کفش‌فروش خداحافظی کردیم، جلوتر آمدیم تا به یک دکه روزنامه‌فروشی رسیدیم. اسمش ابراهیم بود و اهل مشکین‌شهر. سینه پری داشت، می‌گفت: مردم هر روز صبح می‌پرسند «امروز در مورد فیش نجومی، روزنامه‌ها چه نوشته‌اند؟» می‌گفت: «این حق مردم نیست که باهاشون این جور برخورد بشه، اینجور که درد انقلاب رو اونها بکشند اما یک عده دیگه سر سفره بیت‌المال بشینند!» مشخص بود که خودش مشتری اول روزنامه‌هاست و اطلاعاتش بالاست، البته بالاتر از اطلاعات روزنامه‌ای هم می‌دانست. می‌گفت: «این حقوق‌های نجومی لقمه‌های حرام است که از گلوی ما پایین نمی‌رود». همین طور که صحبت می‌کردیم مشتری‌هایش را رد می‌کرد، یکی روزنامه ورزشی می‌خواست، یکی سیگار، یکی هم آب خنک. می‌گفت: «اگر کسی برای خدمت آمده است با حقوق پایین هم خدمت می‌کند اگر هم برای فیش‌های نجومی آمده جایش اینجا نیست، من به عنوان صاحب این بیت‌المال می‌گویم نمی‌خواهم بر مسند باشد!» می‌گفت: «آن آقای مسؤول باید خدا را جلوی چشمش بیاورد! مگر نمی‌گوییم هر که بامش بیش، برفش بیشتر؟ خب! هر که جایگاهش بالاتر است مسؤولیتش هم بیشتر است و این دنیا و آن دنیا باید جواب پس بدهد!» با خرید دو آب معدنی خنک برای خودم و عکاس‌مان و گرفتن یک عکس یادگاری بحث را تمام کردیم.

■ دست دزد را باید قطع کرد

جلوتر یک میوه‌فروش دیگر بود که او هم گاری به دست بود. ۴ تا بچه داشت و از ۷ صبح تا ۱۱ شب کار می‌کرد. از نسیم‌شهر هر روز تا اینجا می‌آمد و بازمی‌گشت. خیلی حرف نزدیم تنها یک جمله گفت و گفت همین یک جمله را اگر عمل کنند همه راضی خواهند بود. گفت: «دست دزد را باید قطع کرد. اگر دست دزد را قطع می‌کنند به خاطر اینکه از خانه یک شخصی دزدی کرده هزار برابر سخت‌تر باید با آنکه از بیت‌المال دزدی می‌کند برخورد کنند، زیرا او مال ۸۰ میلیون را برده نه یک فرد را! اگر این اتفاق افتاد همه چیز درست می‌شود!»

■ اگر رسیدگی نشود، بی‌اعتمادی فراگیر می‌شود

رسیدیم به خیابان لاله‌زار، نبش خیابان ۲ جوان در حال داربست زدن بودند، بالای داربست رفتم و همکلام شدیم. خانوادگی شغل‌شان این بود، پدر و برادرانش و او! با جانشان بازی می‌کردند اما عادت کرده بودند. می‌گفت: «من این بالا با جانم بازی می‌کنم و سر ماه حقوقم به ۲ میلیون هم نمی‌رسد، آن وقت طرف از بیت‌المال برای خودش فیش حقوقی چند ده میلیونی رد می‌کند، تازه درخواست افزایش حقوق هم می‌دهد!» می‌گفت: «باید جوری با اینها برخورد شود که دیگر کسی جرأت نکند به بیت‌المال اینجوری دست درازی کند».

می‌گفت: «من به خاطر کارم فقط شب‌ها به اینترنت وصل می‌شوم و یک ساعتی تلگرام را چک می‌کنم، این اتفاقی که دارد می‌افتد قابل چشم‌پوشی نیست اما اگر رسیدگی نشود، مردم از نظام ناامید می‌شوند و بی‌اعتمادی فراگیر می‌شود».

■ بنده خدا اصلا نمی‌دانست فیش‌های نجومی چیست

از داربست با مشقت فراوان پایین آمدم، فردی داد می‌زد: «گردوی تازه، گردوی پوست‌گرفته». رفتیم سراغش، دستانش سیاه سیاه بود، گفت این سیاهی دست‌ها برای همین نصف روز امروز است. از سر باغ می‌خرید، خودش پوست می‌گرفت و گردوی تازه را به مردم می‌فروخت. بعد چند سال کار در یک تولیدی بیکار شده بود، از اطراف تهران می‌آمد برای گردوفروشی. ظهر تا غروب گردوفروشی می‌کرد، صبح تا ظهر هم گردو را با خانواده‌اش پوست می‌گرفت که بیاورد برای فروش. از شغلش راضی بود و شاکر! سواد درست و درمان نداشت، اصلا نمی‌دانست فیش‌های نجومی چیست؟ برایش حقوق ۵۷ میلیونی قابل تصور نبود، همین که کیسه گردویش را بفروشد زودتر برود خانه راضی بود. نخواستیم غصه‌ای بر غم‌های زندگی‌اش اضافه کنیم که کارگزارش با حق او از بیت‌المال چه می‌کند، با همین شوخی و خنده با او صحبت کردیم و بحث را تمام کردیم.

■ بچه من هم حق اوقات فراغت می‌خواهد!

لاله‌زار را پایین می‌رفتیم، جلوی یک مغازه لباس‌فروشی، یک پیرمرد خسته نشسته بود، سیگارش به انتها رسیده بود، شاید بالای ۷۰ سال سن داشت، پرسیدم: «حاج آقا لباس‌فروشی برای شماست؟» گفت: «تولید خودمان است، هم فروشگاهش را دارم و هم کارگاهش». گفتم: «چند سال است کار می‌کنید؟» گفت: «۵۲ سال است لباس‌دوزی دارم». گفتم: «می‌توانیم گپ بزنیم؟» گفت: «بیایید برویم در کارگاه، آنجا صحبت کنیم». کوچه بغل در اول، یک زیرزمین کارگاه پیرمرد بود، می‌گفت: «یک روزی ۵۰ کارگر داشتم اما امروز زیر ۱۰ نفر اینجا هستند، طی ۴-۳ سال اخیر بویژه از نیمه دوم سال ۹۴ وضع بازار خرابِ خراب است. جنس چینی وارد می‌کنند و نان ما را آجر!» می‌گفت: «حالا با این وضعیت برای خودشان فیش نجومی هم رد می‌کنند، خب! این دردها را باید کجا گفت؟» با یکی از کارگرهایش هم‌صحبت شدیم. پیشکار بود، ۴ فرزند داشت، از ساعت ۸ صبح تا ۷ غروب کار می‌کرد، بچه‌هایش بزرگ بودند و دانشگاهی. می‌گفت: «بچه‌ها هر شب می‌آیند خانه و از آنچه در دانشگاه و فضای مجازی می‌بینند برای‌مان تعریف می‌کنند. بچه‌ام با طنزی تلخ می‌گوید مدیر صندوق توسعه حق اوقات فراغت برای بچه‌هایش می‌گیرد، به حاجی [رئیس کارگاه را می‌گوید] بگو برای ما هم حق اوقات فراغت بدهد حداقل ماهی یک بار تا پارک سرخه‌حصار برویم!» می‌گفت: «ما انقلاب کردیم، جنگ هم ما رفتیم اما وقتی سفره را پهن کردند گفتند شما دست به سینه آن گوشه بنشینید، مسؤولان و آقازاده‌ها می‌خواهند بنشینند سر سفره!» مساله برایش تلخ بود اما سعی می‌کرد همه چیز را با خنده بگوید، اینکه هر روز از تعداد مدیران نجومی کم می‌شود و از ۹۵۰ نفر حالا رسیده به ۱۳نفر و اینکه دارند مساله را رفع و رجوع می‌کنند تا مردم بی‌خیال شوند اما اینطور نمی‌شود. می‌گفت: «مردم ما مردم خوبی هستند، خیلی محجوب و سر به زیرند اما اگر صبر آنها هم تمام شود این را آن مسؤول محترم باید بفهمد!» از کارگاه‌شان بیرون آمدیم.

■ آن که باید برخورد کند دارد تعریف می‌کند!

پایین‌تر در لاله‌زار یک مغازه کوچک بود، پیرمردی با موهای جوگندمی در مغازه بود، می‌گفت ۳ دختر دارد که دم بختند، یکی از آنها دارد ازدواج می‌کند و او لنگ جهیزیه‌اش است، وضع بازار هم که خراب است و او مجبور است مدام از این و آن قرض کند. می‌خواستم مساله فیش‌ها را مطرح کنم که گفت: «لطفا دور ما را خط بکش، من نمی‌خواهم در مورد این مسائل صحبت کنم». گفتم: «حق من و شماست که در مورد اینها بدانیم!» گفت: «آن کس که دارد از بیت‌المال می‌برد را کسی گذاشته که می‌شناسدش، اگر قرار باشد کسی با او برخورد کند، همان شخص است، هم تخلفش را می‌داند، هم می‌داند چه برخوردی با او باید بکند، ولی از او تعریف هم می‌کند. من دیگر نیازی نیست حرفی بزنم!» گفت: «دوست ندارم بیشتر از این هم در این باره حرف بزنم». مشتری آمده بود، گفت: «می‌خواهم به مشتری برسم». ما هم تشکر کردیم و خداحافظی!

■ اگر مردم بفهمند

نزدیک غروب بود، آمدیم منوچهری که برگردیم سمت روزنامه، یک راننده تاکسی داشت سوار ماشینش می‌شد، گفتم: «مسیرت کجاست؟» گفت: «می‌خواهم بروم خانه». گفتم: «ما را تا چهارراه ولیعصر می‌بری؟» گفت: «خبرنگارید؟» گفتم: «بله!» گفت: «چرا که نه! سوار شوید». سوار شدیم، موضوع گزارش را با او در میان گذاشتم، خندید و گفت: «فعلا سفره بیت‌المال برای یک عده خاصی پهن است بقیه می‌نشینند تا نوبت‌شان شود». گفتم: «نظرت درباره این فیش‌ها چیست؟» گفت: «حرام است، البته این لقمه‌ها از گلوی هر کسی پایین نمی‌رود!» گفتم: «چطور؟» گفت: «من و امثال من که از صبح تا شب جان می‌کنیم که حساب‌مان بالا و پایین نشود و آن دنیا جلوی‌مان را به خاطر هزار تومان و ۵۰۰ تومان نگیرند، حاضر نیستیم این لقمه‌ها را سر سفره ببریم که زن و بچه‌مان بخورند! بچه من اگر این لقمه را بخورد قطعا ۲۰ سال بعد که بزرگ شد، راحت‌تر حرام و حلال را قاطی می‌کند و می‌خورد!» گفت: «البته اینجا دارد در حق یک عده اجحاف می‌شود». گفتم: «چطور؟» گفت: «همین اخیرا یک مدیر بالارتبه‌ای را سوار ماشین کرده بودم که می‌شناختمش، مرد پاک‌دستی بود، می‌گفت بعد از افشای این فیش‌های حقوقی همه به او با بدبینی نگاه می‌کنند، در حالی که تومنی از بیت‌المال را جابه‌جا نکرده است!» می‌گفت: «تقصیر دولت است. دولت اگر برخورد می‌کرد با فیش‌های نجومی، امروز مردم به همه مدیران بدبین نبودند». گفتم: «سهم شما از بیت‌المال چیست؟» خندید و گفت: «سهم ما را زمان جنگ دادند، آن موقع که گفتند برای مملکت باید جلوی توپ و گلوله سینه سپر کنیم، ما رفتیم. این سهم ما از انقلاب بود، یعنی در واقع توفیق به ما دادند رفتیم جنگیدیم اما سفره شهادت که جمع شد، این یکی سفره را پهن کردند که اینها نشستند سرش!» گفتم: «به نظرتان حق است؟» گفت: «معلوم است که حق نیست اما آن کسی که می‌آید می‌گوید این ذخیره انقلاب است باید باهاش برخورد کند، وقتی او از این فرد تعریف می‌کند ما دیگر چه بگوییم؟ من فقط می‌دانم این کار دلسردی عمومی ایجاد و همه را ناراحت می‌کند». می‌گفت: «به نظرم هنوز بسیاری از مردم نفهمیده‌اند دارد چه اتفاقی می‌افتد، اگر مردم بفهمند دیگر این مسؤولان اینقدر راحت قضیه را رفع و رجوع نمی‌کنند! یعنی نمی‌توانند بکنند! و بخور بخور آنقدر راحت صورت نمی‌گیرد». داشت حرف می‌زد که به کوچه روزنامه رسیدیم، گفت: «سرتان را درد آوردم». گفتیم: «نه! لذت بردیم». دست کردم از جیبم کرایه بدهم، گفت: «از شما کرایه نمی‌گیرم، بروید در امان خدا!»

نقشه آمریکایی برای مهندسی اجتماعی

یادداشت‌امروز

ادامه از صفحه اول

... گزارش‌های موجود نشان می‌دهد یافته‌های آنها در مواردی حتی تند و تیزتر از یافته‌های نظرسنجی‌های داخلی است، چراکه مردم ایران به شکل سنتی وقتی به خارجی‌ها می‌رسند خشم خود را صریح‌تر ابراز می‌کنند.

چند عامل مهم در رسیدن جامعه ایرانی به این جمع‌بندی موثر بوده است: اول اینکه مردم ایران دیدند نظام جمهوری اسلامی صادقانه در پی راه‌حلی درباره توافق هسته‌ای بود که تحریم‌ها را لغو کند. این موضوع خود را بهتر از هر جای دیگر در امتیازهای فوق‌العاده‌ای نشان داد که ایران روی میز نهاد و بسیار مهم‌تر از آن، در موافقت با اجرای توافقی که به هیچ وجه از آن راضی نبود. عامل دوم، افزایش شدید انتظارات از برجام توسط مذاکره‌کنندگان ایرانی بود که پیش از توافق، این کار را به سود خود می‌دانستند اما محاسبه نکرده بودند که پس از توافق، این انتظارات چون بهمنی ویران‌کننده بر سر دولت آوار خواهد شد. علاوه بر اینها، منازعات داخلی در آمریکا منجر به افشای حجم وسیعی از اطلاعات شده که روند «نتیجه‌گیری ایرانیان درباره اهداف واقعی آمریکا» را به طرز عجیبی سرعت داده است. مردم ایران در این مدت به صراحت از «آدام ژوبین»، مسؤول تحریم ایران در خزانه‌داری آمریکا شنیده‌اند «شرط کاهش واقعی تحریم‌ها تغییر محاسبات ایران در همه حوزه‌های مورد نگرانی غرب است.» یا این جمله اوباما در گفت‌وگو با نیویورک تایمز که «اگر ایران خواهان گشایش اقتصادی است باید رفتار منطقه‌ای خود را تغییر بدهد (بخوانید در مقابل داعش و سعودی تسلیم شود)». یا این عبارت «جاش ارنست»، سخنگوی کاخ سفید که «اگر هم شیرین‌سازی اقتصادی در ایران انجام شود با هدف گرفتن امتیازهای بعدی است». این عبارات تردیدی باقی نگذاشته است که آمریکا یک دشمن است و به برجام هم به عنوان ابزاری برای تشدید دشمنی‌های خود با ملت ایران می‌نگرد ولاغیر.

می‌توان پیش‌بینی کرد آمریکا به عمق فاجعه‌ای که در اندرونی ذهنیت جامعه ایرانی علیه آن رخ داده کاملا آگاه است و می‌داند اگر مختصر نفعی هم از برجام برده باشد در مقابل این خسارت بزرگ، قطعا بازنده است. بر همین اساس، یک رصد ساده نشان می‌دهد دولت آمریکا با همکاری برخی دوستان داخلی خود سخت در تلاش است با اجرای چند پروژه ضربتی از عمیق‌تر شدن این دیدگاه در جامعه ایرانی جلوگیری کند.

۱- پروژه اول مقصرسازی از نهادهای انقلابی است تا مردم ایران باور کنند مقصر عدم گشایش اقتصادی در دوران پسابرجام این نهادها هستند نه آمریکا. داده‌های تجربی می‌گوید آمریکا فعلا در اجرای این پروژه به نحو افتضاحی شکست خورده است.

۲- شیرین‌سازی‌های موقت هم در دستور کار است با این هدف که ایرانیان از طریق دریافت چند «آب نبات» به آمریکا امیدوار نگه داشته شوند. این پروژه هم اثر چندانی نخواهد داشت، چرا که اولا هنوز از همان شیرین‌سازی مختصر هم خبری نیست و ثانیا از همین حالا می‌توان پیش‌بینی کرد رئیس‌جمهور بعدی آمریکا چه ترامپ باشد و چه کلینتون حتی به همین هم اعتقادی ندارد. مساله کلیدی‌تر هم این است که جامعه ایرانی اکنون دیگر فرق شیرین‌سازی را با رفاه می‌فهمد و نمی‌توان تاکتیک را به جای استراتژی به آن قالب کرد.

۳- همچنین نشانه‌هایی وجود دارد که آمریکایی‌ها مایلند تنش‌های میان ایران و برخی طرف‌های منطقه‌ای مانند سعودی را تشدید کرده و بعد خود به عنوان قهرمان مصالحه و فرشته نجات وارد صحنه شوند. این هم روش ابلهانه‌ای است، چرا که ایران خود دشمنان منطقه‌ای‌اش را تأدیب خواهد کرد و برای این کار نیازی به فرشته نجات ندارد.

۴- آخرین پروژه احتمالی فروبردن جامعه ایرانی در سیلابی از دوقطبی‌های فرهنگی و اجتماعی است برای تولید آنچه در ادبیات امنیتی آمریکا «لجاجت ملی» در ایران خوانده می‌شود تا به این ترتیب بدون عمل به برجام یا حتی هرگونه شیرین‌سازی، فضای جامعه ایرانی را به نفع آمریکا مهندسی کنند. یکی از مقام‌های امنیت ملی آمریکا اخیرا با صراحت عجیبی این بحث را مطرح کرده است که «آمریکا باید از همه فرصت‌های ممکن برای ایجاد همه دوقطبی‌های ممکن میان نظام و مردم در ایران استفاده کند». فقط اندکی هوشیاری رسانه‌ای این بازی خطرناک را خنثی خواهد کرد. وقتی یک طرف در دوقطبی مشارکت نکند، خود به خود دوقطبی شکل نخواهد گرفت و طرف مقابل هر چه هم تلاش کند، پروژه پیشاپیش شکست خورده است.

اینک انتشار زمان

دل‌نوشت

ادامه از صفحه اول

شاید گمان کرده بودیم بدون «صاحب‌الزمان» هم می‌توانیم زندگی کنیم! شد؟! توانستیم؟! اگر توانستیم، پس چیست این ترانه ملال‌انگیز مدیترانه؟!

«شام» قصه همه جای این زمین است! همه جای این زمان! قصه تنها قصه آه طفل سوری نیست! و آب دارد زمان را با خود می‌برد! وقت نیست! دم دمای غروب است! من از مرگ زمان بیم دارم! اما... گوش کن! توکلت علی الحی‌الذی لایموت... . خدایا! سایه این بت‌های بلند را بر سر خانه‌ات نمی‌بینی؟! بیرون بیاور کعبه را، این بار از دست این قابیلیان! صاحب خود را گم کرده! زمان باید نفسی تازه کند! و ما نیز! غریبانه داریم می‌گذرانیم این روزگار را! غریبانه... اینگونه اما نخواهد ماند! از زیر این سایه‌های تاریک، تو وعده داده‌ای به ما خدایا! که کعبه را بیرون بیاوری!

ذی‌الحجه نزدیک است. عرفه! عید قربان! و این دست کوتاه ما از دامان حج، استعاره‌ای از دست کوتاه زمان است از دامن صاحب خود! ۱۱۷۷ سال و ۲۵۵ روز! چه عدد وحشتناکی! این همه سال، صفحات سررسید را با غیبت پشت سر آدم پر کرده‌ایم! غدیر خم نزدیک است... و کمی آنسوتر عاشورا! از این روزگار، انتقام آدم را بگیر یا صاحب‌الزمان!

پیامک خوانندگان ۱۰۰۰۲۲۳۱

سلام وطن ۶۶۴۱۳۹۴۲